

پارسی‌سرایان خطه قفقاز*

سرزمین قفقاز از دیرباز یکی از مراکز عمده نشر و رواج زبان پارسی بوده و در قرنهای گذشته دوش به‌دوش بلخ و بخارا و سمرقند و سایر بلاد مشرق ایران ادیبان و سخنوران بسیاری را در دامن خود پرورانیده است. اگرچه تاریخ ظهور قدیمترین شاعر پارسی‌زبان این خطه یعنی قطران تبریزی، به‌حسب ظاهر از اوایل قرن پنجم هجری فراتر نمی‌رود. ولی این نه بدان‌معنی است که پیش از وی در این سرزمین شعر پارسی سروده نشده یا زبان پارسی رواج نداشته است، بل که برخلاف چنین پندار قرائن و اماراتی دردست است که می‌نماید این زبان مدت‌ها پیش از آن در این سرزمین رواج داشته و بسیاری از مردم نیز بدان سخن گفته و شاید که اشعاری هم سروده‌اند که امروز بکلی از میان رفته است یا که دردست نیست.

نگاهی به‌تاریخ شهریاران گنجه و شروان و سایر بلاد آن سامان و مدیحه‌سرایی قطران درباره آنان این مدعا را روشن می‌سازد؛ چه تمام این مدایح و اشعار که درستایش ابوالحسن لشکری حاکم شدادی و ابومنصور و هسودان و ابونصر مملان و امیرفضلون حاکم گنجه و دیگران سروده شده همه به‌زبان پارسی

* در ذیل این عنوان بجز شاعران از عالمان و عارفان و طبیبان و حکیمان و ستاره‌شناسان و موسیقی‌دانان و سایر بزرگان پارسی‌زبان خطه قفقاز نیز سخن رفته است.

دری بوده و از اشعار بلند و فصیح زبان فارسی می‌باشد که امروز نیز بعد از هزار سال هنوز در دست است.^۱

و نیز چنان که می‌دانیم یکی از کارهای علمی قطران گردآوری واژه‌های فارسی و نوشتن معنی آنهاست که شاید آن را نخستین فرهنگ فارسی بتوان شمرد. اندکی بعد از قطران یعنی سال ۴۵۸ هـ. ق اسدی طوسی گرشاسب‌نامه را به نام امیر بودلف به نظم آورده که خود در پایان کتاب بدان تصریح کرده است: ز هجرت ز دور سپهری که گشت شده چارصدسال و پنجاه و هشت چندسال بعد بنا به روایت حمدالله مستوفی پیرحسین شیروانی^۲ متوفی سال ۴۶۷ ظهور کرده است که از مشایخ عارفان است.

امیر کیکاوس بن اسکندر نویسنده قایوسنامه بنابه مندرجات آن کتاب پیش از سالهای حدود ۷۵۴ چندی نزد ابوالسوار و فضلون پادشاه گنجه می‌زیسته و از ملوک آن سامان حکایتها در اثر نفیس و جاویدان خویش نقل کرده است.^۳ بعد از آنها تاج‌الدین احمدپور خطیب قدم به عرصه ظهور گذاشته که از مشاهیر علما و فضلا و مفسران گنجه بوده و داستان مناظرات و معاشقات او با مهستی مشهور است.^۴ این ابیات نمونه‌ای از اشعار اوست، گویا پس از آن که به دام عشق مهستی افتاده و به سودای او از گنجه به بلخ روی نهاده.

بزرگ زاده جوانی بدم من از گنجه همه مسائل تفسیر و فقه کرده تمام
که مجادله جلد و گه مباحثه خست مفسری بنوا واعظی فصیح کلام
هوای باده خامم بدین مقام افکند هزارکار چنین بیش کرده باده خام
این دوبیت را نیز با گریه و زاری در حضور معشوقه خود و برای او سروده است:

شوریده دلم از پی زیبا صنمی رفت بیچاره گدایی که پی محتشمی رفت
گر نامه سیاهم چه گناه از طرف من از روزازل برسر هر کس قلمی رفت^۵

در اواخر این قرن و مقارن فرارسیدن قرن ششم هجری در شهرهای مختلف قفقاز نیز مانند خراسان و سایر بلاد ایران ستارگانی بسیار در آسمان شعر و ادب طلوع کردند که با فروغ خود این سرزمین را روشنی و جلوه‌ای تمام بخشیدند مانند: ابوالعلاء نظام‌الدین گنجوی و فلکی و خاقانی و عزالدین شروانی و قوامی مطرزی گنجوی و مجیرالدین بیلقانی و آخرین آنها سخن‌آفرین بزرگ نامی حکیم سرافراز گنجه نظامی و غیره.

ناگفته نباید گذاشت که عمده این پیشرفت‌ها در شعر و ادب این سرزمین بر اثر تشویق و حمایت امرا و ملوک آن سامان خاصه منوچهر دوم پادشاه شروان (۵۴۴-۵۸۲) بود که ممدوح ابوالعلاء گنجوی و خاقانی و فلکی و دیگرانست. همچنین در دو قرن بعد جلال‌الدین هوشنگ شاه نیز که از اخلاف منوچهر و یکی از پادشاهان این سلسله بود از سخنوران و ادیبان تکریم و حمایت بسیار می‌کرد، و دربار او مجمع شاعران و ملجاء ادبا و دانشمندان بود. خواجه ناصر بخارانی که از شعرای به نام قرن هشتم هجریست سالها در حجر حمایت وی می‌زیست.^۶ برخی از مورخان و محققان را عقیده بر این است که سهم بزرگی از اشعار و آثار ادبی ما میراث سخنورانی است که از خطه قفقاز برخاسته‌اند.

اکنون باید دید که این زبان فارسی دری چگونه و کی و از کجا بدین سرزمین راه یافته است و چرا شروان شاهان و سایر شهریاران این مرز و بوم تا این حد بدان انس و دلبستگی داشتند و در راه ترویج آن به تبجیل و تشویق سخنوران می‌پرداختند.^۷

پاسخ این مطلب هر چند درخور بحث و تفصیل بسیار است ولی زبده و اجمال سخن، آن‌چنان که مناسب عرضه در این دفتر باشد آن است که:

طایفه بزرگ قوم آریا پس از مهاجرت به خاک ایران به سه شاخه تقسیم شدند قسمتی به جنوب این سرزمین رفتند و تشکیل پارسها را دادند و دسته‌ای در

مشرق ایران سکونت گزیدند که اجداد پارتها بودند و گروه سوم به مغرب و شمال غرب رفتند یعنی همدان و آذربایجان و این دسته اخیر به دوشعبه منقسم گردیدند. قسمتی در آذربایجان تا شمال قفقاز ساکن شدند و ماد کوچک نامیده شدند و قسمتی در همدان سکونت گزیدند که ماد بزرگ خوانده شدند.^۹

نلدکه و خاورشناسان دیگر مانند هردوت و استرابون وادوارد برون^۹ معتقدند که زبان این دسته‌ها که بعدها به فارسی میانه یا پهلوی تبدیل شد با هم مشترک و به پارسی باستان نزدیک و شبیه بود و به قول استرابون در روزگار قدیم مادها و پارسها هردو زبان یکدیگر را می‌فهمیدند. این زبان پهلوی که در عهد ساسانیان و قرنهای اولیه اسلامی زبان رسمی و عمومی ایران بود در اواخر این دوره خاصه در سده‌های نخستین بعد از اسلام رونق و شکوه خود را اندک اندک از دست داد و کم‌وبیش زبان مخصوص درباریان و موبدان زردشتی گردید و آنچه نیز در میان عامه رواج داشت به سبب نزدیکی با برخی از لهجه‌های محلی و علل دیگر دستخوش تبدیل و تغییر و تحول گردید و بتدریج به صورت زبان فارسی دری امروز در آمد که درهمه اقطار کشور رواج یافت^{۱۰} و زبان رسمی کشور گردید. بنابراین عجبی نیست اگر بگوییم حدود یک تا دو قرن پیش از ظهور قطران نیز زبان فارسی دری در آذربایجان رواج داشته و غالب مردم بدان تکلم می‌کرده‌اند. و این که برخی از فاضلان محقق نوشته‌اند زبان فارسی دری از مشرق به مغرب رفته با توجه به بُعد مسافت و صعوبت سفر و کمی وسائل در آن روزگار این مطلب بعید به نظر می‌رسد و بنا به باره‌ای تحقیقات سیر و انتقال زبان فارسی از مغرب به مشرق طبیعی‌تر است و بیشتر درخور قبول می‌باشد که دربار یعنی پایتخت ساسانیان و مرکز زبان دری در مغرب ایران بوده است نه در مشرق^{۱۱}.

علاوه بر آنچه گفته شد اشارات و تصریحات جغرافیایان قدیم و سایر بزرگان شواهد و قرائن بل دلائل دیگرست بر اثبات این مدعا، از آن جمله یکی قول

مقدسی است صاحب *احسن التقاسیم* که در نیمه دوم قرن چهارم می‌زیسته و دربارهٔ زبان مردم ایران می‌نویسد: فارسی آن مفهوم است و از حیث حروف نزدیک به خراسانی است. و در باب لهجهٔ آذربایجان نوشته است فارسی است و البته مراد او از فارسی لهجه متداول خراسان با فارسی نیست. بل که مقصود از فارسی کلمه‌ای در برابر عربی است.^{۱۲}

استخری و ابن‌حوقل که در نیمهٔ اول قرن چهارم می‌زیسته‌اند زبان آذربایجان و اَرّان و ارمنستان را فارسی و عربی می‌دانند، ابن‌حوقل می‌نویسد: آنان که به فارسی سخن می‌رانند عربی نمی‌دانند.^{۱۳}

بطوری که اکثر محققان سدهٔ اخیر نوشته‌اند^{۱۴} (و قبلاً نیز بدان اشاره شد) در قرنهای نخستین اسلامی زبان مردم مغرب و شمال ایران زبان پهلوی بود کتابهای دینی و افسانه‌ها و اشعاری را که عامه مردم می‌سرودند در آذربایجان و جبال و پیرامون آنها به زبان پهلوی یا لهجه‌های نزدیک بدان بود که با اندک اختلافی مردم بدان سخن می‌گفتند. این لهجه بی‌تردید از شاخه‌های زبان پهلوی بود و ظاهراً مراد زبان فارسی است که از قول مقدسی قبلاً نقل شد و هم به گواهی برخی از نویسندگان قدیم مانند حمزه اصفهانی و خوارزمی و ابن‌الدیم مردم آذربایجان در قرون اولیه به پهلوی سخن می‌گفتند.

مرحوم محمدعلی خان تربیت از شاعری موسوم به کفائی گنجوی نام می‌برد که از مداحان ملوک طبرستان بوده^{۱۵} و این ملوک طبرستان در نیمه دوم قرن سوم حکومت داشتند. اسدی طوسی از معاصران قطران در مقدمهٔ لغت فرس خود که برای شعرای اَرّان نوشته چنین می‌آورد: «دیدم شاعران را که فاضل بودند و لیکن لغات فارسی کم می‌دانستند»^{۱۶} و این سخن حکایت از این می‌کند که در زمان قطران بجز او شاعران دیگری در خطه قفقاز وجود داشته‌اند.

بنابه نقل مؤلف کتاب *آذربایجان ونهضت ادبی*^{۱۷}: چنانچه بلاذری گفته است نخستین شاعر پارسی گوی در آذربایجان محمد بن البعیت نام داشته که بسال

۲۲۰ هجری و به عهد متوکل عباسی می‌زیسته است. این سخن را طبری نیز تأیید کرده و ضمن وقایع سال ۲۳۵ می‌نویسد این محمد شاعر و ادیب بود و اشعاری هم به فارسی داشته است که پیران مراغه آنها را می‌خوانده‌اند. ناصر خسرو دربارهٔ مردم اخلاطی می‌نویسد:^{۱۸} «مردم آن شهر به سه زبان سخن گویند تازی - پارسی - ارمنی و ظن من آن بود که اخلاط بدین سبب نام آن شهر نهاده‌اند.

امیران و شاهان گنجه و شروان چنان که اشاره شد عموماً شعر دوست و ادب‌پرور بودند و به شعرا و ادبا ارج بسیار می‌نهادند و به آنان صلوات و جوایز فراوان می‌دادند و قطعاً محیط زندگانی مردم نیز در زمان آنان با لطافت اشعار زبان فارسی آشنایی و انس تمام داشت، چنان که ناصر خسرو در سفرنامه از ادب دوستی و هسودان یاد می‌کند، قطران گاهی به ستایش ابونصر مملان می‌پردازد و گاهی امیرفضلون را می‌ستاید و او را ادیب و ادب‌پرور و با فضل می‌خواند.

بود به فضل و ادب برجهانیانت فخر که چون تو شاهی هرگز نیامدست و ادیب
عزیز داری شعر رهی و نیست عجب ادب عزیز نباشد مگر به پیش ادیب^{۱۹}

اسدی طوسی بودلف را مدح می‌کند. ابوالعلاء گنجوی و خاقانی و فلکی شروانی و دیگران مداح منوچهر دوم پادشاه شروان و سایر امیران و شهریاران گنجه و نخجوان و شماخی و بیلقان و دربند و ارزن هستند.^{۲۰} و این همه دلیل بر شعرشناسی آنان است در واج زبان فارسی در آن سرزمین و اگر چنین نبود زمینه‌ای برای پرورش شاعرانی چون قطران و دیگر سخنوران که به نام وجود برخی از آنان اشاره شد فراهم نمی‌گردید.

زبده و خلاصه سخن آن که این زبان فارسی که قطران بدان شعر سروده مدتها پیش از او در سرزمین قفقاز رایج بوده و پیش از قطران نیز سخنورانی بدان زبان شعر سروده‌اند که ما تاکنون آنان را نشناخته‌ایم یا آنکه شعرشان به ما نرسیده است. و با شواهد و قرائن بسیار که پاره‌ای از آنها گذشت می‌توان گفت که این

زبان پارسی همان زبان پهلوی پیش از اسلام و صورتی تحول یافته از آن است که با واژه‌های محلی و لغات تازی در آمیخته و بسیار قویتر و پرمایه‌تر گردیده و به شکل فارسی کنونی در آمده است. این زبان خواه از شرق به غرب یا از غرب به شرق رفته باشد بطور قطع بیش از یازده قرن در سرزمین قفقاز رواج داشته و سخنورانی نامدار آثاری از خود بدان زبان یادگار گذاشته‌اند که نام و نمونه آثارشان غالباً در لابلای کتب و تذکره‌ها دیده می‌شود و جای آن دارد که تا ممکن است همه آنها در دفتری جداگانه و به تفصیل فراهم آید و هم‌اکنون در قسمت دوم این وجیزه فهرست‌وار بذکر نام و زادگاه و زمان زندگی برخی از آنان اشاره می‌شود و در این کار سخنوران و دانشمندان هر شهری از شهرهای قفقاز کنار هم و جدا از شهرهای دیگر بیان خواهد شد.

قسمت دوم - پارسی سرایان قفقاز

۱- ازان

ازان یا آلان معرب آن ازان (با تشدید راء) سرزمین وسیعی است از قفقاز شهرهای عمده آن باکو، بردعه، شماخی، بیلقان، دربند، ایروان و نخجوان می‌باشد.^{۲۱}

نام دانشمند یا شاعری پارسی زبان که منتسب به ازان^{۲۲} باشد درجایی دیده نشد، ولی دانشمندان و سخنوران نواحی و شهرهای آن مانند باکو و بردعه و دربند و قراباغ و ایروان و نخجوان بسیارند که هریک جای خود خواهد آمد.

۲- اردوباد

اردوباد شهرست در ساحل شمالی رود ارس و مشرق جلفا^{۲۳}. سخنوران و دانشمندان بسیار از آن جا برخاسته‌اند که از جمله آنان است:

ابراهیم اردوبادی : از سخنوران قرن یازدهم هجری که در به کار بردن صنعت در مسال المثل قوی دست بود. مدتی نیز در کشور هندوستان به سر برد. ازوست:

هر پیرزنی مرگ طبیعی دارد مردی که به اختیار میرد مرد است

* * *

گاه در دل خشک و گاه در چشم تراست آری مه من مسافر بحر و بر است
از دیده گر آید به دلم دوری نیست راه دریا به کعبه نزدیکتر است^{۲۴}
ثبانی : که در قرن دهم می زیست و بجز شاعری از تواریخ و سیر و علوم دیگر نیز بهره ها داشت^{۲۵}.

رامی : معاصر وحشی بافقی بود و شاگرد او. طبعی لطیف داشت^{۲۶}.

سایر : از سخنوران قرن یازدهم هجریست. این دوبیت از او در تذکره نصرآبادی آمده است^{۲۷}.

کس در ره عشق محرم راز نگشت سائر چو تو هیچ کس نپیمود این دشت
عقل یک نار راه تمایل می جست دیوانه پابره نه از آب گذشت
شاه حسین : از معاصران امیر علی شیر نوانی و از شاعران مشهور آذربایجان بود. ازوست:

خوش آن ساعت که آید ترک من شمشیر کین با او

رقیبان جمله بگریزند و من مانم همین با او^{۲۸}

صادق : میرزا صادق اردوبادی از سخنوران قرن دهم هجری و در شاعری تمام بود. این رباعی ازوست:

ای عقل برو بکوه و هامون جا کن ای عشق بیا دردل پر خون جا کن

گر آرزوی دیدن لیلی داری در پرده دیده های مجنون جا کن^{۲۹}

ضیائی : ضیائی اردوبادی از سخنوران بزرگ و خوش ذوق به سال ۹۲۷

هجری در گذشته است.

نرگس بدور چشم تو میل شراب کرد مست آنچنان فتاد که یک ساله خواب کرد
این بیت را هم در تقاضای اسب خوش سروده و اصطلاحات شطرنج را
در آن جمع کرده است:

وز هرشاهی واسبان پیلتن به کمندت بگو که رخ بکه آرم پیاده مانده و ماتم^{۳۰}
خواجه عتیق اردوبادی: معاصر شاه اسمعیل و خطاطی ماهر بود^{۳۱}.
فکری اردوبادی: مصنف هفت اقلیم بیت زیر را از او نقل کرده است:
اگرم ز اشک گلگون شده لاله گون زمینها

نتوان شدن پریشان گل عاشقی است اینها^{۳۲}

میرزا کافی: بنا به نقل محمدعلی خان تربیت عم میرزا صادق اردوبادی
سابق الذکر بود، و از احفاد خواجه نصیرالدین طوسی و اهل علم و فضل و خطاطی
خوشنویس و قویدست و در سال ۹۶۹ وفات یافت ازوست:

کافیست نیم قطره ز دریای رحمت روز جزا باین گنه بیقیاس ما^{۳۳}

منشی: میرزا محمد منشی اردوبادی از سخنوران و نویسندگان قرن دهم
هجری^{۳۴} ازوست:

قاصد آورد به من نامه از ذوق پیام بی خودم نامه و پیغام نمی دانم چیست

منشی: میرزا زین العابدین منشی از شعرای نیمه اول قرن یازدهم هجری
بود^{۳۵}، طبعی بلند دارد.

کس ندیدم به هوا داری خود زیر فلک گویی این چرخ مهین بر سر ما می گردد

نامی اردوبادی: محمدعلی خان تربیت به نقل از تذکره مجمع الخواص^{۳۶}
می نویسد: از سخنوران نامی بود، جواب قصیده شتر حجره کاتبی^{۳۷} را داده و یک
پشه هم بدان افزوده است بدین مطلع:

بس است پشه فکرم شتر به حجره تن که پشه کار شتر می کند به حجره من

نصیری اردوبادی^{۳۸}: در قرن یازدهم می‌زیست به لطف طبع و حدت ذهن مخصوص بود.

دیگر از فحول ادبا و دانشمندان این سرزمین «معنیای اردوبادی» است که در قرن ۱۱ و ۱۲ هجری می‌زیسته - مجموعه‌ای نفیس و بسیار خواندنی از وی به جا مانده که در مرکز اسناد خطی کتابخانه دانشگاه تهران به شماره ۲۵۹۱ مضبوط است.

۳- ابروان

کلمه‌ای فارسی است، به زبان ارمنی «بروان» از شهرهای قفقاز است و از آن جاست:

کلب حسین متخلص به آشفته و میرزا محمد متخلص به حجت و رضاقلی خان متخلص به چشمه و علی خان لعلی^{۳۹} فرزند حاج آقا میرزا ابروانی و حسنعلی قابل و آشوب و دلیل و حریف و شاکر که عموماً از سخنوران نغزپرداز دوره قاجاریه بودند و فتحعلی شاه یا عباس میرزا یا دیگر سلاطین قاجار را (تا اواسط قرن سیزدهم) مدح گفته‌اند. دیگر حاج میرزا عبدالکریم ملاباشی از علما و فضیای قرن ۱۳ و صاحب آثار و تألیفات. دیگر میرزا عباس فخری است مشهور به حاج میرزا آقاسی که معلم محمدشاه قاجار و صدراعظم او بود و گاهی اشعاری می‌سرود ازوست:

بر چهره پریشانی آن زلف سیاه ابريست که گاه بوشد رخ ماه^{۴۰}
گفتم زچه طره‌ات پریشان شده گفت سلطان حبش کشیده بر زلف سیاه

۴- باکو = بادکوبه^{۴۱}

شهریست در ساحل بحر خزر و منتهای شرقی شروان و شمال شماخی و در

قدیم از شهرهای مهم شروان بوده. این باکو را در قدیم برخی باب‌الابواب خوانده‌اند. و در ادوار باستان آتشکده‌ای در آن جابوده است. از آن جاست: محمد صالح باکوئی سراینده این شعر:

به قصد صید هر گه آن بت طناز می آید

مرا از شوق مرغ روح در پرواز می آید^{۴۲}

دیگر عبدالرشید باکوئی از معاریف علمای قرن هشتم هجری و مؤلف کتابی در جغرافیای ممالک و اقطار^{۴۳}.

و ملامهدی عهده‌ی باکوئی متوفی بسال ۹۶۵ که مردی سخنور و خوش بیان و خوش نویس بود. ازوست:

زبان از سوز دل شد همچو آتش در دهان من

مکن ای مدعی کاری که افتی بر زبان من^{۴۴}

دیگر آقاجواد بادکوبه‌ای متخلص به فانی که در قرن سیزدهم هجری می‌زیست و ملامحمد بن ملانجفعلی^{۴۵} از علمای عصر قاجار و دارای تألیفات و آثار.

۵- بردع

بردع یا بردعه در قدیم کرسی‌نشین و بزرگترین شهر ارزن بود^{۴۶} و پُر از نعمت و مال. در سال ۳۳۲ هـ به تاراج روسها رفت. از این شهر بوده است شیخ ابراهیم گلشنی بردعی معاصر شاه اسمعیل صفوی استاد و عالم و شاعر و مفسر و صوفی و صاحب دیوان اشعار.

۶- بیلقان

یکی از شهرهای ارزن بود و امروز خراب است. مجیرالدین بیلقانی از

آن جاست.

از قفلیس نام شاعر و دانشمندی منسوب بدان جا دیده نشد.

۷- چرکس

سرزمینی است آبادان و وسیع در جنوب غربی کوههای قفقاز، صیفلی یک متخلص به صفی و لطفعلی یک متخلص به سامی از شاعران نیمه اول قرن دوازدهم از آن جا برخاسته‌اند. دیگر علی بن الحسین متخلص به شاکر چرکسی (رک: تذکره نصرآبادی).

۸- داغستان

واقع است در شمال شرقی کوههای قفقاز مردمش با هوش و از نژاد لرگی هستند. مرکز آن دربند است که شمالی‌ترین شهر معروف قفقاز است. جغرافیایانویسان عرب این دربند را نیز «باب‌الابواب» نامیده‌اند.^{۴۸} علیقلی خان واله داغستانی از شاعران مشهور و مؤلف تذکره ریاض الشعراء و خاندان وی در قرن ۱۱ و ۱۲ هجری می‌زیستند و در ایران به سخنوری آوازه‌ای داشتند و از زن و مرد اکثر صاحب ذوق بودند.

شادروان دکتر خیام‌پور در فرهنگ سخنوران گروهی از آنان را نام می‌برد که شامل پدر و دختر و اعمام و بنی عم واله و کسان دیگری می‌شود بدین شرح:

محمدعلی خان واله متخلص به «علی» (پدر واله) (متوفی به سال ۱۱۲۸ هجری) - بیگم داغستانی (دختر واله) فتحعلی خان و لطفعلی خان متخلص به «فتح» و «لطف» (اعمام واله) و خدیجه سلطان (دختر عم وی)، دیگر عباسقلی خان متخلص به «فدائی» و محمدخان فرزند رستم بیگ^{۴۹}. این ابیات از خدیجه سلطان دختر عم واله است:

من ساقیم و شراب حاضر ای عاشق تشنه آب حاضر

آبست شراب پیش لعلم هان لعل من و شراب حاضر
با حسن من آفتاب هیچ است اینک من و آفتاب حاضر

۹- دربند = باب‌الابواب

دربند پایتخت داغستان شمالی‌ترین شهر مرزی قفقاز واقع در ساحل غربی بحر خزر. جغرافیایان عرب آنرا باب‌الابواب خوانده‌اند.^{۵۰} از آن جاست آخوند ملا آقا دربندی از علمای قرن سیزدهم و میرزا محمدتقی قمری صاحب منظومه کنزالمصابی در مقتل که مکرر به چاپ رسیده است.^{۵۱}

۱۰- شروان

شروان ناحیه‌ای بوده وسیع در شمال آن و مغرب بحر خزر. در قدیم مرکز فرمانروائی شروانشاهان بود که از اواخر عهد ساسانیان تا زمان صفویه در آن سرزمین و نواحی آن حکومت داشتند. و مدت‌ها شهر شماخی کرسی نشین آنجا بود. از شهرهای دیگر شروان شابران یا «شاوران» و «شکی» را باید نام برد.^{۵۲}

از سرزمین شروان و توابع آن بیش از سی و چند سخنور نامی و عالم و حکیم و طبیب و منجم ظهور کرده‌اند که قریب نیمی از آنان پیش از قرن یازدهم بوده‌اند و مابقی در این چند قرن اخیر یعنی از قرن یازدهم به بعد به ظهور رسیده‌اند. ولی چنان که می‌دانیم از متقدمان تنها نام خاقانی و فلکی و سید ذوالفقار شروانی در نزد اهل ادب مشهور است و از متأخران حاج زین‌العابدین شروانی صاحب *بستان السباحه*، و شاید صابر قفقازی از شناخته‌شدگان باشند. و نام دیگر بزرگان و شاعران پارسی‌زبان این خطه از نظر اکثر فضلا پوشیده مانده است و حال آن که آثار و اشعار غالب آنان از ذخائر گرانبهای زبان فارسی است، و سزاوار است تا درباره آنان تحقیقی لایق و فراخور صورت پذیرد و اینک در زیر به ذکر نام یا تخلص آنان

در سه دسته می‌پردازد.

نخست دانشمندان و شاعران و بزرگانی که در سه قرن پنج تا هفتم هجری از این سرزمین برخاسته‌اند مانند: فتحی - فرخی و عزالدین معاصر خاقانی و احمد بن علی بن احمد معروف به ابن سیمکه صاحب تلخیص الآثار و متوفی بسال ۵۰۴ و فریدالدین علی بن عبدالکریم از دانشمندان و منجمان بزرگ قرن ششم و محمد بن ابی‌بکر از موسیقی‌دانان و هنرمندان قرن هفتم.

دسته دوم شعرا و دانشمندانی که در قرن هشتم تا پایان قرن دهم به‌ظهور رسیده‌اند مانند بدر شروانی ملک الشعرا دربار شروانشاهان و حلیمی و ملانجمی و شمس‌الدین محمد و سیدیحبی عارف بزرگ و صاحب آثار و تألیفات. دیگر نطقی قصه‌خوان و عتیقی شروانی متولد در شماخی و شکرالله شاعر و مفسر و محدث و ریاضی‌دان و منجم و طبیب سلطان محمد فاتح. و عبدی شروانی^{۵۳} و حزین شروانی که زادگاه او در شماخی بود و مثنوی نغز دلکشی دارد و جلال شروانی طبیب و حکیم و شاعر و معاصر شاه شجاع در نیمه قرن هشتم هجری که گفته است:

ازین دیار برفتیم و خوش دیاری بود به آب دیده بشستیم اگر غباری بود
جلال رفت و ترا بعد ازین شود معلوم که آن شکسته مسکین چگونه یاری بود

در آخر میرزا محمد بن حسن شروانی از سخنوران و عالمان و فاضلان و دارای آثار و تألیفات بسیار، متوفی بسال ۱۰۹۸ هجری که این رباعی ازوست:

یاد تو کنم دلم پر از خون گردد وین دیده اشک خیز جیحون گردد
هرچند ز دیده اشک حسرت بارم در سینه‌ام آتش غم افزون گردد

دیگر کمال‌الدین مسعود است صاحب طبع روان و ذوق سرشار و سراینده این شعار:

به‌سوز سینه مستان به‌رقت می‌ناب که نیست سوز مرا سازگار غیر شراب

این شعر هم در صنعت قلب مستوی بر قدرت طبع او گواهد است:
 شکر دهـنا غمی مداری ای راد می مغانه درکش
 اگرچه رشته سخن در این باب هیچ گونه تفصیل و اطناب را بر نمی تابد ولی
 ذکر نام برخی دیگر را از سخنوران این سرزمین بیجا و نامناسب نمی داند و آن
 گروه سوم از شعرای شروانست که از آغاز قرن یازدهم تا پایان قرن سیزدهم
 به جلوه گری پرداخته اند. مانند: میرالهی شروانی و میرزا نصرالله بهار و شیخ احمد
 فرزند محمدتقی و شاه وسید و شمسی و آتشی و حاج زین العابدین شروانی
 معروف و متخلص به تمکین. و حسین بن عبدالله و علی اکبر طاهرزاده متخلص به
 صابر قفقازی صاحب هوپ هوپ نامه. و سیدحسن فیضی شروانی واعظ که فرموده
 است:

گفتی توان به آن مه نامهربان رسید گر بگذری ز خود به خدا می توان رسید
 و نشاط شروانی و نشانی شروانی که این بیت ازوست:
 جز ناله انیس دل بیمار کسی نیست آن هم نفسی هست ز ضعف و نفسی نیست
 و کسان دیگری که روز بروز شمارشان روز افزون بود تا آن که بر اثر بروز
 حوادثی در محاق فراموشی و تعطیل افتاد. امید است که با تحولات اخیر بار دیگر
 رفته رفته آب رفته باز باز آید به جوی.

۱۱- قراباغ

شهریست از قفقاز در سرحد شرقی اران. قریه گلستان که معاهده دولتین
 در آن جا بسته شد از توابع قراباغ است^{۵۴}. از این سرزمین برخاسته اند: ابوالفتح خان
 طوطی و خواهر وی آقابیکم ملقب به «آقاباجی» و «عبدالله طوطی» و کاشف. و
 لوحی که در قرن سیزدهم می زیسته اند. دیگر یوسف قراباغی معروف به «کوسج»
 که از علمای عصر خود بود و دارای آثار علمی مهم. ازوست:

خون شد دل من خوب شد این خون شدنی بود آن به که زبیداد تو شد چون شدنی بود

۱۲- گرجستان

گرجستان از بلاد قفقاز است و در میان چرکستان و داغستان واقع شده و امروز پایتخت آن تفلیس است. و گرجی نام قومی است از اقوام آن که به نام محل خود خوانده می شوند و زنان شان به حسن جمال مشهورند. از سرزمین گرجستان و از میان اقوام گرجی خاصه از عهد صفویان به بعد شیرین سخنانی خوش ذوق برخاسته اند که اینک به نام گروهی از آنان اشاره می شود:

اختر گرجی، برهنه، خسرو، سرگشته (میرزا عبدالله اشتها)، دوستاق (محمد علی خان)، نشاطی، مکنون (آقامحمد)، ممتاز (فضلعلی بیگ)، ولی خان متخلص به ولی، یمینی (یوسف بیگ) و از میان سخنوران گرجستان نیز کیخسرو گرجستانی و زینل گرجستانی فرزندان اصلاخان شایان ذکرند.^{۵۵}

۱۳- گنجه

شهر بزرگ گنجه در روزگاران گذشته از مهمترین مراکز علمی و ادبی قفقاز بوده و چنان که گفته شد امیران و فرماندهان آنجا بیش از سایر نواحی به تشویق شعرا و ادبا پرداخته اند. مانند امیر فضلون (۳۷۶-۴۲۲) و امیر ابوالاسوار^{۵۶} که نام آنان در قابوسنامه آمده است و ابوالحسن علی لشکری و غیره^{۵۶}. به همین سبب یعنی در اثر تشویق و حمایت این شهریاران ادب پرور سخنوران و نامدارانی بزرگ در این سرزمین ظهور کرده اند که نام و آثار برخی از آنان تاکنون باقی است مانند: ابوالعلاء گنجوی استاد و عم خاقانی شروانی و محمد کریم خان پرتو که از خوانین و حاکمان گنجه بوده است. ازوست:

نیاز افکن لب پر خنده خنده یکی آزاد کن چون بنده بنده
اگر باری ز پرده رخ گشایی نماند در جهان یک زنده زنده

و تاج‌الدین احمدپور خطیب از مشاهیر علما و فضلاء قرن پنجم که نمونه اشعار او گذشت. و تاج گنجه تاج‌الدین احمدپور خطیب. و ذبیح گنجه‌ای صاحب دیوان اشعار رایق و رفیع گنجه‌ای از سخنوران قرن سیزدهم. و قوامی مطرزی صاحب بدایع الاسحار فی صنایع الاشعار و شیخ ابراهیم قدسی از سخنوران قرن نهم و کفائی گنجوی از مدیحه‌سرایان ملوک طبرستان و سخنوران قرن سوم هجری که ذکر وی گذشت. و مصاحب گنجوی از معاصران شاه‌عباس بزرگ و مهستی گنجوی از سخنوران قرن پنجم و خیر ختام نظامی گنجوی «کاین همه آوازه‌ها از بهراوست»^{۵۷}.

۱۴- نخجوان

نخجوان در شمال رود ارس واقع و روایاتی بدان منسوب است. از این شهر نیز بزرگان و شاعران و عارفانی به‌ظهور رسیده‌اند که نام برخی از آنان عبارتست از: امیرالدین مسعود از مهندسان و منجمان قرن ششم هجری و خواجه خوشنام از عارفان قرن پنجم و شیخ حسن نخجوانی عالم و عارف بزرگ قرن هفتم هجری و بابا نعمة‌الله نخجوانی از علما و مشایخ قرن نهم صاحب آثار و تألیفات و هندوشاه نخجوانی از شعرا و نویسندگان قرن هشتم مؤلف کتاب معتبر تجارب السلف و فرزند وی محمد معروف به شمس منشی مؤلف کتاب صحاح العجم. و خلیل نخجوانی که شرح حالش در تحفه سامی آمده است^{۵۸}.

* * *

این بود شرحی درباره سخنوران و بزرگان پارسی زبان خطه قفقاز و در بیان مطالب چنانچه پوشیده نماند همه‌جا باختصار پرداخت، بخصوص در قسمت دوم یعنی ذکر شاعران و عالمان که بسیار بسیار مختصر و فهرست‌وار بیان گردید و از

شعرای مشهور فقط بذکر نام یا تخلص آنان اکتفا شد و از آنان که مشهور و شناخته نبودند اشاراتی چندان که مشتاقان را راه‌گشایی برای تحقیق و بسط و تکمیل مطلب باشد. و اگر گاهی درطی سخن به بیان شعری ازاین و آن پرداخت نمک طعام و چاشنی کلام و گاهی نیز برای رفع ابهام و مناسب مقام بود تا چهره سخن بسیار زشت ننماید و خوانندگان را شنیدن آن برملا نیفزاید.

اقرار دارد که آنچه دراین مختصر فراهم گردیده نه درخور این عنوان و شایسته قدر بلند آن است بل یادآوری و فتح بابی است تا ازاین پس استادان جوان و محققان پرتوش و توان دراین راه قدمهای بزرگ بردارند و حق مطلب را به نحو مطلوب بگزارند و مجموعه‌ای کامل دراین باره فراهم سازند و ابواب و فصول دیگری بر صفحات کتاب پربهای ادبیات فارسی بیفزایند که الحق جای نام و اشعار و آثار بیشتر این بزرگان در تاریخ ادبیات ما خالی است و جز چندتن که از مشاهیر شهر سخن و از نامداران شعر و ادب پارسی هستند قدر دیگران ناشناخته و مجهول مانده است و نامشان را بسیاری از علاقه‌مندان به شعر و ادب پارسی نمی‌دانند.

یادداشتها

- ۱- رجوع فرمایند به تاریخ ادبیات دکتر صفا، ج ۲، ص ۴۲۲، شرح حال قطران تبریزی و دیوان قطران به اهتمام دانشمند مرحوم آقای محمد نخجوانی و شهبازیان گمنام از سیداحمد کسروی، ص ۱۶۸ و ۱۷۴ و ۲۰۳ و ۲۱۳ تا ۲۷۰.

- ۲- مدفنش در ازان است. تاریخ گزیده .
- ۳- قابوسنامه و حواشی آن به تصحیح شادروان استاد دکتر غلامحسین یوسفی رحمة الله علیه، ص ۴۱ و ۱۹۹.
- ۵ و ۴- دانشمندان آذربایجان تألیف مرحوم محمدعلی خان تربیت (این مأخذ از این پس تنها با کلمه «تربیت» ذکر می شود. دیگر دیوان مهستی گنجوی به اهتمام مرحوم طاهری شهاب ص ۱۸.
- ۶- برای آشنایی بیشتر به شرح حال شروان شاهان رجوع فرمایند به تاریخ مختصر ایران ، تألیف پاول هرن، ترجمه استاد مرحوم دکتر رضازاده شفق و مقدمه دیوان ناصر یخارائی به تصحیح و حواشی دکتر مهدی درخشان نویسنده این مقال، ص ۳۶ مقدمه و مأخذ دیگری که در آن کتاب ذکر شده.
- ۷- آقای دکتر جمال الدین فقیه استاد پیشین دانشگاه شهید بهشتی (ملی سابق) در تألیفی ارزنده به نام آذربایجان و نهضت ادبی برخی از این مباحث را بتفصیل بیان کرده اگرچه کتاب وی درباره آذربایجان کنونی ایران است ولی قسمتهایی از آن شامل قفقاز و نواحی آن نیز می شود. در تهیه مطالب این مقاله و به دست آوردن مأخذ آن از این کتاب مکرر استفاده شده است.
- ۸- تاریخ ایران باستان ، تألیف مشیرالدوله پیرنیا، ج ۱، ص ۲۰۶ و ج ۳، ص ۲۶۴۰ - جغرافیای تاریخی ایران ، تألیف بارتولد، ترجمه حمزه سردادور، ص ۲۶۷، حماسه سرائی در ایران ، دکتر صفا؛ سبک شناسی بهار ج ۱؛ فرهنگ معین و مأخذ دیگر.
- ۹- به نقل از کتاب آذربایجان و نهضت ادبی ص ۱۶۷ تا ۱۸۱.
- ۱۰- آقای دکتر حسین آذران (دکتر نخعی) رئیس پیشین دانشکده ادبیات دانشگاه جندی شاپور تحت عنوان ... «بحثی درباره زبان فارسی و چگونگی گسترش آن در ایران» مقاله ای مشروح و مستوفی نوشته است که شایان مطالعه است علاقه مندان رجوع فرمایند به پژوهشنامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه جندی شاپور؛ شماره یک، سال

اول اسفندماه سال ۲۵۳۶ (=۱۳۵۶). و نیز رجوع شود به تاریخ ادبیات استاد همائی ، ج ۲، ص ۲۹۰ و سبک‌شناسی بهار ، ج ۱، ص ۱۴۵ و تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۱ ص ۱۲۸. ۱۱- همان مأخذ.

۱۲- احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم ، ص ۳۷۳. در قرنهای نخستین اسلامی که مسلمین بر ایران استیلا داشتند بیشتر آزان و گاهی نیز ارمنستان تابع حکومت آذربایجان بود بدین سبب مقدسی و همچنین استخری و ابن حوقل زبان این سه ناحیه را باهم ذکر می‌کنند. (رک شهرباران گمنام ص ۲۶۷، و نیز حکایتی است در تاریخ برامکه ، تألیف استاد بزرگوار مرحوم میرزا عبدالعظیم خان قریب رضوان‌الله تعالی علیه ص ۱۴ که مؤید این معنی است و می‌رساند که حکومت آذربایجان و ارمنستان در قرن دوم هجری با یک نفر بوده است).

۱۳- کتاب المسالک و الممالک اصطخری چاپ لیدن ص ۱۹۱ و کتاب صورة الارض ص ۲۵۰ چاپ لیدن و نیز رجوع شود شهرباران گمنام ص ۱۴۵. ۱۴- از جمله علامه قزوینی در بیست مقاله ج ۱ ص ۱۸۴ و ملک الشعراء بهار در سبک‌شناسی ج ۱ ص ۱۴۴ و استاد همائی در تاریخ ادبیات ج ۲ ص ۲۹۰ و استاد دکتر صفا و استاد دکتر کیا و دیگران و دیگران.

۱۵- دانشمندان آذربایجان ص ۳۱۵.

۱۶- مقدمه لغت فارس اسدی طوسی به قلم اقبال آشتیانی.

۱۷- صفحه ۲۰۸، نخستین شاعر پارسی‌گوی و آذربایجان. این شاعر از مردم هرنه بود ولی چنان که گفته شد زبان تمام این نواحی یکی بوده است.

۱۸- سفرنامه ناصر خسرو ص ۷.

۱۹ و ۲۰- دیوان فطران و شهرباران گمنام ص ۳۷۵ تا ۳۱۱.

۲۱- شهرباران گمنام ص ۲۶۲ حدود العالم من المشرق الى المغرب ، چاپ دکتر

منوچهر ستوده - آذربایجان و نهضت ادبی ، دکتر جمال‌الدین فقیه ص ۸۰.

- ۲۲- نام ازان مکرر در اشعار خاقانی و نظامی و دیگران آمده است. اکنون به جای ازان شهر قراباغ بنا شده است.
- ۲۳- نزهة القلوب ، قاموس الاعلام .
- ۲۴- تربیت ص ۴ به نقل از سفینه خوشگو .
- ۲۵- تربیت به نقل از خلاصة الاشعار ص ۹۱ .
- ۲۶- تربیت ۱۵۷ و مجمع الخواص ص ۲۳۲ .
- ۲۷- تذکره نصر آبادی ص ۲۸۲ - تربیت ص ۱۷۸ .
- ۲۸- تربیت ۱۸۷ - تحفه سامی .
- ۲۹- مجمع الخواص ص ۹۰ - تربیت ص ۲۱۲ . (به نقل از خلاصة الاشعار و مأخذ دیگر).
- ۳۰- تحفه سامی ۱۱۹ و دهخدا و مأخذ دیگر.
- ۳۱- تربیت ۲۹۶ .
- ۳۲- مجمع الخواص ص ۱۷۶ - هفت اقلیم اقلیم چهارم، تربیت ۳۰۱ .
- ۳۳- تربیت ص ۳۱۲ (به نقل از مأخذ متعدد دیگر).
- ۳۴- تربیت ص ۳۶۱ .
- ۳۵- همان مأخذ.
- ۳۶- نام این سخنور در دانشمندان آذربایجان اثر مرحوم تربیت «ناجی» ذکر شده ولی در مجمع الخواص «نامی» درجست.
- ۳۷- مطلع قصیده کاتبی نیشابوری چنین است :
- مرا غمیست شتر بارها بجره تن شتر دلی نکنم غم کجا و حجره من
شاعری متخلص به واصفی قصیده مزبور را جواب گفته و درهر بیت عناصر اربعه را
نیز بدان افزوده است بدین مطلع :
- مبند بر شتر باد خاک حجره تن شتر درآب فنا ران و حجره آتش زن

- طالبان تفصیل رجوع فرمایند مجله آینده سال ۱۳۰۶ - شماره ۲۰ ص ۵۸۲.
- مقاله‌ای سودمند از مرحوم تربیت.
- ۳۸- هفت اقلیم (چهارم).
- ۳۹- این میرزا علی‌خان لعلی تولدش در تبریز بوده است.
- ۴۰- برای آشنایی بیشتر به شرح حال و آثار این شاعران رجوع شود به دانشمندان آذربایجان و سفینه‌المحمود و مجمع‌الفصحاء هدایت .
- ۴۱- باکو از ریشه بغ به معنی خدا (مانند بغداد، بغستان، بغپور) - رک
- مؤدبنا از استاد دکتر معین ص ۱۸۷ و نزهةالقلوب و حدودالعالم ص ۱۶۴ - و برهان فاطع ذیل کلمه «بغ».
- ۴۲- تربیت ص ۲۱۵ به نقل از جنگی خطی.
- ۴۳- تربیت ص ۲۵۵. این کتاب به عربی است.
- ۴۴- همان مأخذ. این بیت را مرحوم تربیت یکبار به عهدی باکوئی و جای دیگر به عیدی شروانی نسبت داده.
- ۴۵- برای آشنائی شرح حال و آثار سخنوران و بزرگان بردع و چرکس رجوع شود به دانشمندان آذربایجان و فرهنگ خیام‌پور و مأخذی که در آن جا ذکر شده.
- ۴۶- رک: آذربایجان و نهضت ادبی، ص ۸۰.
- ۴۷- به جای آن قرا باغ بنا گردیده است و ازان در قدیم در قلمرو شروانشاهان بوده (چنانکه شرح آن گذشت) - ف. معین .
- ۴۸- فرهنگ معین، قاموس الاعلام .
- ۴۹- برای آشنائی به شرح حال آنان رجوع فرمایند به قاموس الاعلام و ریاض الشعراء و تربیت و تذکرة صبح گلشن و فرهنگ سخنوران .
- ۵۰- رک: داغستان.
- ۵۱- تربیت ص ۳۰۹.

- ۵۲- برای آشنائی بیشتر باوضع شروان و شروانشاهان رجوع شود به *احسن التقاسیم و حدود العالم و ریاض السباحه* ص ۵۱. و مآخذی که ذیل شماره ۶ قسمت اول ذکر شده.
- ۵۳- برای آشنائی به شرح حال و آثار آنها رجوع شود به تربیت و فرهنگ سخنوران و مآخذی که در آن جا ذکر شده.
- ۵۴- علامه قزوینی آورده است که قراباغ همان شهر «ازان» در مصنفان قدیم است. رک تربیت ص ۴۰۴ و صفحات دیگر.
- ۵۵- برای آشنائی به شرح حال آنان رجوع شود به *قاموس الاعلام* و تذکره نصرآبادی و *تحفه سامی و سفینه المحمود و مجمع الفصحاء* هدایت...
- ۵۶- رک *شهرباران گمنام* ص ۲۷۰ تا ۳۱۲ و *قابوسنامه* به تصحیح شادروان استاد دکتر غلامحسین یوسفی ص ۴۱ و ۱۹۹ و ۲۰۰.
- ۵۷- مقصود تشکیل کنگره حکیم نظامی بود که این مقاله نیز بدان مناسبت نوشته شد. مآخذ: *تاریخ ادبیات ادوارد برون*، جلد دوم، ترجمه دکتر فتح الله مجتبیائی، دانشمندان آذربایجان، دیوان مهستی گنجوی، آذربایجان و نهضت ادبی.
- ۵۸- دانشمندان آذربایجان، فرهنگ سخنوران و مآخذی که در آن کتاب ذکر شده است و راجع به نخجوان علاوه بر مآخذ مذکور رجوع شود آذربایجان و نهضت ادبی دکتر جمال الدین فقیه.